

حلقه مفقوده، حلقه واسط

به نام الله، پرورش دهنده شهدا و صدیقین، با ادای احترام به شهدای سوم خرداد، چهارم خرداد، قیام ملی پانزده خرداد، شهید رضارضایی (بیست و پنجم خرداد)، زنده یاد دکتر علی شریعتی (بیست و نهم خرداد)، شهید دکتر چمران (سی و یکم خرداد) و به یاد قهرمانان خلعید (بیست و نهم خرداد) و با یادآوری طراحان یوم الله دوم خرداد هفتادوشش، صحبتیم را آغاز می‌کنم.

به نظر من انباشت تجربه، بسیار مهم‌تر از انباشت سرمایه، پس انداز و فرمول‌های استاندارد توسعه است. مهندس سبحانی پس از خرداد هفتادوشش، در نامه‌ای به آقای رئیس‌جمهور خاتمی جمله‌ای بدین مضمون نوشت: "انباشت تجربه، مهم‌ترین مقوله برای رشد و توسعه ملت‌هاست." غربی‌ها بهای فراوانی به انباشت تجربه می‌دهند، ولی ما به دلیل دیکتاتورزدگی و این که نمی‌توانیم پرونده‌ها را جمع کنیم و آرشیو داشته باشیم، در انباشت و انتقال تجربه، کند عمل کرده‌ایم و آنچه نیز مانده حاصل فرهنگ شفاهی و سینه‌به‌سینه است. مناسفانه خاطره‌نویسی نیز در جامعه ما هنوز به صورت یک علم در نیامده است.

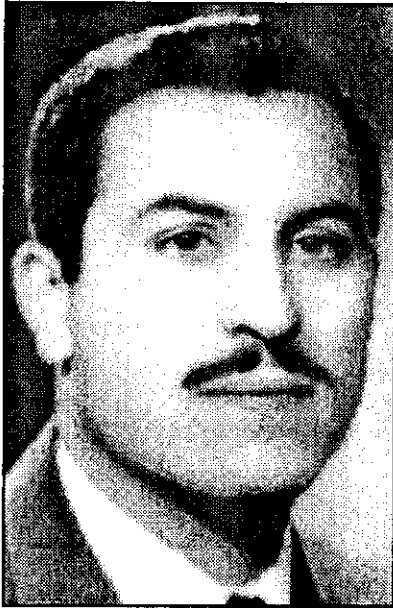
بنابراین امروز می‌خواهم به یاد شهیدان بنیان‌گذار سازمان مجاهدین، یک دستاورد راهبردی را به جوان‌ها منتقل کنم که شاید خودم هم حاملش نباشم.

مجاهدین پس از قیام ملی پانزده خرداد چهل‌ودو و دستگیری، محاکمه و محکومیت سران نهضت‌آزادی به جمع‌بندی مهمی رسیدند که سه مؤلفه داشت: نخست این که، قیام پانزده خرداد چهل‌ودو، یک قیام ملی به شمار می‌رود که در این قیام، شاه در دو قدمی سرنگونی بوده است؛ بدین معنا که اگر قیام‌گران، ظهر هنگام برای ناهار خوردن و نماز خواندن به منزل نرفته بودند و ارتش نیروهایش را در خیابان جایگزین مردم نکرده بود، قیامشان پیروز می‌شد. قیام پانزده خرداد، یک وجه ملی و دموکراتیک پیدا کرده بود؛ بدین معنا که یک تحول اجتماعی را می‌توان از راه قیام همگنی انجام داد و این جمع‌بندی راهبردی، اندیشه‌ورزی نوینی بود و تا آن زمان، فرمول قیام برای براندازی در ذهن نسل آن روز و جوانان جایگاهی نداشت.

دوم این که، مردم از آگاهی کافی برخوردار هستند. در این روز، دهقانان ورامینی کفن‌پوش به شهر آمدند و به شهادت رسیدند و وقتی محمد حنیف‌نژاد در شهریور چهل‌ودو از زندان آزاد شد، گفت: "مهم‌ترین دستاورد من در طی زندان و پس از قیام پانزده خرداد این بوده است که ما قبلاً در دانشگاه تظاهرات می‌کردیم و از مردم گله داشتیم که چرا ما را همراهی نمی‌کنند، به ما نمی‌پیوندند و قدر ما را نمی‌دانند. اکنون به این جمع‌بندی رسیده‌ام که ما مردم ایران را درست نمی‌شناختیم. مردم خواهان حرکت‌های اصیل‌تر و عمیق‌تری بودند، ولی ما این خواست عمیق مردم را شعار نمی‌دادیم." او به این نتیجه رسیده بود که آگاهی مردم از آگاهی مبارزان ما عمیق‌تر است.

سوم این که، آنچه مردم نیاز دارند، آگاهی به معنای خود آگاهی نیست. مردم آگاه‌اند که شاه بد است و رژیم فاسد است. حتی به اصطلاح خودشان می‌گفتند: "شاه معاویه است، یزید است." در واقع آنچه مردم نیاز دارند، "دانش استراتژیک" و "دانش تشکیلاتی" است. مردم می‌خواهند بدانند در چه زمان و مکانی باید متقابلاً به رژیم ضربه بزنند؟ مردم می‌گویند: "یک عمر توسری خوردیم، بس است. حالا باید در جواب، توسری هم بزنیم." مردم در برابر یورش‌ها، حملات و تهاجمات رژیم استبدادی وابسته، یک چتر دفاعی می‌خواهند. این بود که مجاهدین بنیان‌گذار حرکتشان را از اینجا آغاز کردند؛ "نیاز به دانش استراتژیک" و "نیاز به دانش سازماندهی". البته این کار ملاحظه و چسب نیز می‌خواست. وجود دانش ایدئولوژیک یا مکتبی، برای آموزش و کادرسازی و به‌عنوان راهنمای عمل، ضرورت داشت.

این نوشتار، متن تحریرشده سخنرانی‌ای است که مهندس لطف‌الله میثمی در تاریخ سوم خرداد ۱۳۸۱ به مناسبت بیست و نهمین سال بزرگداشت مجاهدین بنیان‌گذار ایران کرده است. از آنجا که متن سخنرانی دربردارنده مسائلی راهبردی دیروز، امروز و فردا می‌باشد، بر آن شدیم تا آن را به خوانندگان نشریه تقدیم کنیم.



**آنان درک کردند که حلقه
مفقوده‌ای هست که
نمی‌تواند سه نیروی
مبارز در ایران را به هم
پیوند دهد: الف) جریان
ملّی ب) جریان مذهبی
ج) جریان چپ**

بنیان‌گذاران شهید مجاهد، حرکت خود را از این پرش‌گاه راهبردی شروع کردند و در ادامه جمع‌بندی خود به این نتیجه رسیدند که تاریخ مبارزات معاصر ما، حلقه مفقوده‌ای داشته است. جریان یا حلقه واسطی نیست که سه جریان ریشه‌دار در تاریخ معاصر ایران یعنی مذهبی، ملّی و چپ را به هم پیوند بدهد. آنان خلأهای موجود را درک کردند. این طور نبود که در ابتدا خودشان را حامل و عامل بدانند و ادعای صلاحیت بکنند، بلکه دورانی برای کسب صلاحیت گذاشتند؛ یک دوران راهبردی. درک یک ضرورت، غیر از این است که حامل یا عامل آن باشیم. آنان درک کردند که حلقه مفقوده‌ای هست که نمی‌تواند سه نیروی مبارز در ایران را به هم پیوند دهد: الف) جریان ملّی ب) جریان مذهبی ج) جریان چپ به تدریج خودشان هم سعی کردند با به‌دست آوردن شایستگی و صلاحیت، این خلأ را پر کرده و خودحامل این حلقه پیوند بین این سه جریان بشوند و آموزش‌های خود را با این حلقه واسط هماهنگ بکنند تا آنجا که بتوانند خود صلاحیت پیدا کنند و حلقه واسط بشوند. این حلقه واسط، مابه‌ازای حلقه مفقوده بود.

تاریخ معاصر ما از صدر انقلاب مشروطیت تاکنون سه شعار داشته است: استقلال، آزادی و عدالت. در تاریخ معاصر به نیروهای استقلال طلب، عمدتاً "ملّی" می‌گفتند. تعریف ملّی در ایران یعنی کسی که استقلال طلب باشد و ضمناً تمامیت ارضی ایران را در برابر تهاجمات بیگانه حفظ کند. نیروهای مذهبی هم ضد استبداد و به بیان ریشه‌ای تر ضد "بد" و ضد بت و ضد طاغوت بودند. جریان چپ نیز عمدتاً جریان عدالت طلب بود.

با سه شعار استقلال، آزادی و عدالت، سه نیروی متناسب نیز وجود داشت؛ گفتنی است جریان مذهبی، استقلال طلب و عدالت طلب هم بود. اما در ظاهر یک مرزبندی هم وجود داشت. اینها آموزش‌هایشان را نه به شکل مصنوعی، بلکه به صورت جوهری، طوری ترتیب دادند و بدین سان بیان کردند که مکتب اسلام می‌تواند آن حلقه واسط را تأمین کند، چرا که عدالت علی(ع) بهترین عدالت است؛ عدالتی که در قرآن بیان شده و در تفسیر پرتوی از قرآن شرح آن آمده، تا چه اندازه ظریف و عمیق است. در این راستا از سوره محمد و سوره توبه و بقیه سوره‌ها توشه‌گیری‌ها کردند. شش جلد نهج البلاغه را تفسیر کردند که متأسفانه همه به‌دست ساواک افتاد.

در جریان استقلال طلبی و آزادیخواهی، راه مصدق و مدرّس را پی گرفتند و کاری کردند که تمام نیروها در فرمول "اتحاد و مبارزه" بگنجد تا پیروز شویم، آن هم نه مصنوعی. بنیان‌گذاران کشف کردند که در ذات اسلام و دین، عناصری وجود دارد که می‌تواند این حلقه واسط را ایجاد کند. کتاب "راه حسین"، با مقدمه‌ای از زندگی امام حسن(ع) و امام علی(ع) را نوشتند. نیروهای مذهبی آن زمان با مطالعه این تحقیقات، هر روز بیشتر عمیق و سیاسی می‌شدند و با این نگرش پیرامون عدالت در نهج البلاغه کار کردند.

یادم هست شهید حنیف‌نژاد در زمینه استقلال، نوآوری داشت و تزی باعنوان "تئوری استقلال ایران" را مطرح می‌کرد. وی می‌گفت: "ما می‌توانیم در یک مبارزه درازمدت، سلاحمان را از خود نظام شاهنشاهی تأمین کنیم تا به عاقبت انقلاب الجزایر دچار نشویم که پس از هفت سال مقاومت خونبار، با برجای گذاشتن یک میلیون شهید، ناچار از دشمن خودش سلاح خرید."

آقای فرخ‌نگه‌دار، رهبر چریک‌های فدایی اکثریت، در سال‌های پس از انقلاب، مقاله‌ای نوشته بود بدین مضمون که: "در ایران تنها جریانی بود که می‌توانست فراگیر بشود، جریان سازمان مجاهدین بود که هم می‌توانست نیروهای مذهبی را داشته باشد، هم نیروهای ملّی و هم نیروهای چپ و عدالت طلب را پوشش بدهد. اگر تحولات سال پنجاه و چهار پیش نیامده بود، می‌توانست به یک حرکت فراگیر تبدیل شود." بچه‌های بنیان‌گذار، هم عضو انجمن اسلامی، هم عضو جبهه ملّی و هم عضو نهضت آزادی بودند و در این راه به زندان هم افتاده بودند. در زندان هم نیروها به جمع‌بندی‌هایی می‌رسیدند. لذا دستیابی به این پدیده، دستاورد کمی نبود. اینها نسبتاً از همه تحولات سیاسی - اجتماعی مملکت باخبر بودند. پس از آن که این خلأ را درک کردند، سعی نمودند حلقه واسط بشوند و در عمل هم نیروها را جذب کردند. برای نمونه، نیروهای جبهه ملّی؛ آقایان اللهیار صالح، حسن



**بنیان‌گذاران کشف کردند
که در ذات اسلام و دین،
عناصری وجود دارد که
می‌تواند این حلقه واسط را
ایجاد کند**

**حنیف نژاد می‌گفت: "ما در
قرآن، قانون آفرینش را
مطالعه می‌کنیم.
دانشمندان چون به نظم
واحد ایمان دارند، بنابراین
صاحب کتاب می‌شوند."
بنیان‌گذاران با این
نوآوری، جایگاه
دانشمندان را در فرمول
اتحاد و وفاق مشخص
کردند**

میر محمد صادقی، دکتر شمس‌الدین امیرعلایی و... تأییدکنندگان مجاهدین شدند. از نهضت‌آزادی پیشروانی همچون مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی و دکتر سحابی، مجاهدین را تأیید کردند. جریان‌هایی هم که به اصطلاح چپ و به ظاهر مذهبی بودند، قرائت عدالت از دین داشتند، اما چون می‌دیدند حکم اولیه یا اساس آموزش‌های جاری مذهبی، مالکیت و سرمایه‌داری نامحدود است و این قرائت با عدالت‌طلبی و فطرت مذهبی جوانان نمی‌خواند، به همین دلیل آموزش‌ها و تجربه‌های مارکس، لنین و مائو را گرفتند.

حنیف نژاد در کتاب "شناخت" خود در مورد دانشمندان می‌گفت: "ایمان به "نظم واحد"، یکی از ارکان شناخت است. دانشمندان کتاب طبیعت را مطالعه می‌کنند، در حالی که قرآن گویش آفرینش است. دانشمندان روی خود آفرینش مطالعه می‌کنند. حنیف نژاد می‌گفت: "ما در قرآن، قانون آفرینش را مطالعه می‌کنیم. دانشمندان چون به نظم واحد ایمان دارند، بنابراین صاحب کتاب می‌شوند. بنیان‌گذاران با این نوآوری، جایگاه دانشمندان را در فرمول اتحاد و وفاق مشخص کردند. آنها به لحاظ استراتژیک در فکر وفاق ملی، وفاق منطقه‌ای و وفاق جهانی بودند.

مرحوم طالقانی، دربارهٔ مارکس و مارکسیسم می‌گفت که "مارکسیسم یک فرضیه و نظریه علمی - فلسفی است. چون ذاتی و فطری انسان نیست، بنابراین باید با این نظریه برخورد کنیم." آقای طالقانی می‌گفت: "یک فرضیه ممکن است مثل چرک کف دست با صابون پاک بشود و نظریه جدیدی جایگزین آن شود." این شیوه برخورد با نیروهای چپ جالب بود. در سال ۱۳۵۱، در زندان شیراز، دوستان از آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی استفتا کردند و ایشان گفت: "حکم اولیه اتحاد و وحدت است و به هیچ وجه کمون و یا به عبارتی جمع عمومی تان را در زندان از همدیگر جدا نکنید." مراجعی این گونه هم بودند که به تدریج چنین دیدگاهی پیدا می‌کردند. در قرآن هم می‌بینیم که شیطان خالقیت و عزت خدا را پذیرفته است. اصلاً بی‌خدایی و بی‌دینی در قرآن وجود ندارد، حتی فرعون هم دین داشت. "و لئن سنلتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله" (زمر: ۳۸) اگر از بت‌پرستان بپرسند که چه کسی آسمان و زمین را خلق کرد؟ می‌گویند: خدا.

به دنبال جنگ سرد، این مقوله در آموزش‌های مذهبی جاری جا افتاده بود که هر کس خدا، مالکیت و آزادی فردی را قبول ندارد، نجس است. بنابراین تحقق آن در زندان‌ها به این معنا بود که باید سفره‌ها را جدا کرد. اینها مسائلی بود که بعداً در جنبش اسلامی به وجود آمد و ضربه‌های زیادی هم به تناسب این اقدام خوردیم. سال هاست که از شهادت بنیان‌گذاران می‌گذرد، اینها به این حلقه مفقوده رسیدند و سعی هم کردند که حلقه واسط بشوند و تا حدی هم موفق شدند، ولی در طول راه مسائلی پیش آمد. مثلاً قسمتی از آن را مرحوم طالقانی و قسمتی را نیز آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی تکمیل کرد. به نظر من می‌شود مکمل‌های جدیدی هم باشد و آن این که به خود قرآن بازگردیم و یک بازنگری جدی و بنیادی بکنیم. از خود بپرسیم آیا ما به دنبال جنگ سرد نبودیم که نسبت به عده‌ای از ایرانیان، چنین نظر کاست‌گونه‌ای با عنوان نجس و مشابه آن داشتیم؟ برخی به لحاظ فیزیکی نجس‌اند و نباید با آنها بر سر یک سفره نشست؟ آیا ما با ادعای پلورالیزم و وفاق ملی، حق داریم بخشی از جامعه را که قرائت عدالت از دین دارند و عدالت خاصی را مطرح می‌نمایند، حذف بکنیم؟ شهیدان بنیان‌گذار، وجدان ما را مخاطب قرار داده و به محکمه خواهند کشاند که این نظریه حلقه واسط را چگونه تکامل دادید؟ وقتی به قرآن مراجعه می‌کنیم، روح و نص قرآن به صدایی بلند می‌گویند که اصلاً بی‌خدایی وجود ندارد، حتی شیطان هم خدا را قبول دارد. آیا ما می‌توانیم وقتی اصولاً بی‌خدایی وجود ندارد، کسی را به بی‌خدایی متهم کرده و بگوییم خدا را قبول ندارد و سپس او را نجس بدانیم و از چرخه شورایی مملکت حذف نماییم؟ اگر چنین باشد، شیطان متحد طبیعی ما خواهد بود، چون شیطان عزت و خالقیت خدا را پذیرفته و سوگند می‌خورد: "فبعضتک لاغوینهم اجمعین..."^(۱) و این گونه توجیه می‌کند که "...خلقتی من نار و خلقته من طین..."

اگر برتر آیم و جهشی در خود ایجاد کنیم و نسبت به قرآن و مقوله وفاق در آن بازنگری کنیم و وفاق را باور داشته باشیم تا تمام نیروها را در بر بگیرد و مشکلات آن را هم حل کنیم، در این صورت باید از



**آقای فرخ‌نگه‌دار، رهبر
چریک‌های فدایی اکثریت،
در سال‌های پس از انقلاب،
مقاله‌ای نوشته بود بدین
مضمون که: "در ایران تنها
جریانی که می‌توانست
فراگیر بشود، جریان
سازمان مجاهدین بود که
هم می‌توانست نیروهای
مذهبی را داشته باشد، هم
نیروهای ملی و هم
نیروهای چپ و عدالت‌طلب
را پوشش بدهد. اگر
تحولات سال پنجاه و چهار
پیش نیامده بود،
می‌توانست به یک حرکت
فراگیر تبدیل شود"**

خود ببرسیم، آیا امکان دارد که کسی خدا را قبول نداشته باشد؟ قرآن چنین اجازه‌ای به ما نمی‌دهد. چه رسد به این که باور کنیم کسی خدا را قبول نکند و او را نجس هم بدانیم؟

سی سال از شهادت بنیان‌گذاران می‌گذرد. یکی از جمع‌بندی‌هایی که نتیجه‌شش هزار ساعت فکر استراتژیک بود، همین حلقه مفقوده بود و این که سعی کردند حلقه واسط بشوند. ما هم مسئولیم که این دریافت را بارور کنیم و تمام موانع آن را از بین ببریم. تجربه نشان داده است که اگر سه نیروی عدالت، مذهب و نیروی ملی در کنار هم قرار بگیرند، ایران شکوفا می‌شود. مفاخر ملی ما، سعدی، حافظ، مولانا، نظامی گنجوی و فردوسی عمیقاً مذهبی بوده‌اند. مثلاً فردوسی شاعری است که نیروهای چپ به آن گرایش داشتند، در حالی که حکیم ابوالقاسم فردوسی، عمیقاً اسلامی، مکتبی و قرآنی است. ولی ما کار چندانی روی حکمت و اندیشه‌های دینی در شاهنامه نکرده‌ایم. اگر دم از وفاق ملی می‌زنیم، باید به عواقبش هم تن بدهیم و این مسائل را حل کنیم.

از خدا می‌خواهم که بتوانیم گامی در راستای شادی روان بنیان‌گذاران شهید برداریم. من تا این لحظه نیرو، حزب و گروهی را ندیده‌ام که تا این اندازه روی مسائل استراتژیک به‌طور متمرکز بیندیشد و به سریل‌های استراتژیک روشنی برسد. تلاش من این است که سریل‌هایی را که این بزرگواران مطرح کرده‌اند بارور کنیم. این در حالی است که تنها راه پیروزی را وفاق ملی می‌دانم.

اندیشه قرآنی، ویژگی‌یابدار همه انسان‌ها را خداجویی، عدل‌طلبی و حقیقت‌طلبی می‌داند. هیچ شکی هم در آن نیست. حتی مرحوم امام (ره) در تفسیر سوره حمد می‌گوید که دزد سرگردنه هم خداجوست، کارتر هم خداجوست، همه خداجو هستند. بیاییم این نظریه را بارور کنیم. ممکن است که بگویند اگر "با خدا و بی‌خدا" مرز حق و باطل را نشان ندهد، پس چه چیزی ملاک حق و باطل است؟ قرآن راهش را مشخص کرده است، "فاستبقوا الخیرات" (بقره: ۱۴۸) شتاب گرفتن در راه خیر و تکامل. اگر در راه خدا و در راه تکامل شتاب بگیریم، بخشی از نیروها هستند که بازدارنده می‌شوند و عدالتی این راه را حمایت می‌کنند. آن که عمدتاً و عمدتاً بازدارنده است و راه تکامل را می‌بندد، کافر و پویشنده راه حق می‌شود.

پیش از انقلاب، امتیاز بزرگ ما این بود که واقعاً ظلم‌ستیز بودیم، اما پس از انقلاب این امتیاز را از دست دادیم و کفرستیز شدیم، تعریف کفر را هم دادیم به دست اهل قلم، سخن و لفظ، تا با نوک قلم یکی را تکفیر، یکی را تصدیق و دیگری را باغی و مرتد قلمداد کنند و این فرمول ساده‌ای است که امکان انحراف در آن فراوان است و نتایج آن را هم دیده‌ایم؛ عملکرد خشونت‌بار و گریز از آموزش‌های جاری دین. در حالی که شناختن مرز حق و باطل، نیازمند زحمت و تلاش فراوانی است.

باید نخست، اراده خدا را که بر تکامل قرار گرفته است، درک کنیم. در گام دوم راه تکامل را دنبال کرده، قیام‌گر و پیگیر آن باشیم و در گام سوم، ببینیم ما در چه درجه‌ای از رشد و تکامل اجتماعی هستیم و به عبارتی توان تاریخی - بالنده ما چیست؟ چهارم آن که ببینیم چه کسی سد راه تکامل است تا با خرد جمعی و عقلانیت شورا، کافر و بازدارنده قلمداد شود. مسلم است این باروری، تلاش و عزمی ملی می‌طلبد. اگر شهیدان بنیان‌گذار به فرمول وفاق با راهکارهای استراتژیک رسیدند، به نظر می‌رسد وقت آن رسیده گامی فراتر برداریم و به ریشه‌های اصولی و مکتبی وفاق بپردازیم، تا در این راستا بتوانیم وفاق را در آغوش کشیده و از برداختن هزینه‌های اجتماعی هنگفت پرهیز نماییم.

پی‌نوشت‌ها:

۱- به عزت تو سوگند می‌خورم که همه را گمراه کنم. (ص: ۸۲)

۲- تو مرا از آتش آفریدی و او (انسان) را از خاک خلق کردی... (ص: ۷۶)

